

پایان سخن

دوست جوان من،

گفتگوی ما تقریباً به پایان رسیده است. در این گفتگو من کوشیدم تا فشرده ای از ارزیابی های سرشناس ترین اندیشمندان جهان نو را درباره تاریخ مذاهب و واقعیت های مذهبی - که بی گمان بخش اعظم آنها برایت ناشناخته بوده است - در اختیار تو، خواننده عزیز، قرار دهم، زیرا در دورانی که عامل مذهب نقش سرنوشت سازی را در کشور ما ایفا می کند آشنایی با همه این واقعیت ها برایت ضرورت کامل دارد تا هزاره دوم را بصورت صغیر شرعی به پایان نرسانی، و بصورت همین صغیر شرعی پا به هزاره سوم نگذاری.

در آنچه نقل کردم نقش خود من فقط بازگویی گفته ها و نوشته های دیگران بوده است و نه ارائه راه مشخصی از جانب خودم، زیرا که اختیار نهانی تشخیص و تصمیم را با خود تو می دانم، همچنانکه در همه جوامع مترقی جهان امروز ما نیز این اختیار با خود افرادی است که آزادانه فکر می کنند و آگاهانه تصمیم می گیرند، و نه با کسانی که با ادعای کلید داری مطلق حقیقت از آنان اطاعت بی قید و شرط می طلبند. و اتفاقاً در این مورد برای تو حقی بیشتر از افراد بسیاری از دیگر جوامع جهانی قائم، زیرا که تو، در مقام جوانی ایرانی، در این زمینه بخصوص فرهنگ مذهبی میراث گرانی را پشتوانه خود داری که کمتر ملت دیگری در جهان از نظیر آن برخوردار است.

دنیای امروز ما تا چند ماه دیگر پا به هزاره تازه ای خواهد گذاشت که خود بدان هزاره سوم نام داده است، زیرا که مبداء تاریخ آن تولد پیامبر جهان مسیحیت، یعنی جهانی است که در حال حاضر بخش برتر دنیای ما است و بناچار قانون آن نیز قانون برتر جهان است. و امروز تقریباً همه پژوهشگران تاریخ مذاهب - که خود آنها نیز به همین جهان برتر تعلق دارند - بر این واقعیت همدستانند، و آن را در صدها کتاب و رساله و مقاله تحقیقی خود نیز منعکس کرده اند، که روز ۲۵ دسامبر که این جهان مسیحیت هر ساله آنرا بعنوان زادروز عیسی مسیح جشن می گیرد از مدت ها پیش از تولد عیسی بعنوان روز تولد میترا (مهر) خدای ایرانی امپراتوری رم در این امپراتوری جشن گرفته می شده است، و سال هانی نیز که ملاک این تاریخ هزاره ها هستند در همین امپراتوری رم سال های میترائی بوده اند که از فروردین ماه و نه از ماه ژانویه آغاز می شده اند، بدین دلیل که ماه هانی چون سپتامبر و اکتبر و نوامبر و دسامبر در مفهوم لاتینی خود معنی ماه های هفتم تا دهم سال را دارند و نه آنکه مانند سال های کلیسایی کنونی ماه های نهم تا دوازدهم سال بحساب آیند؛ روز مقدس یکشنبه نیز که آغازگر این سال هاست بیشتر از آنکه «روز خداوند» باشد روز میترا (خورشید) بوده است، چنانکه هنوز هم در زبان های آنگلساکسون و ژرمنی بهمین صورت «روز خورشید» از آن یاد می شود. در همین آیین های آغاز هزاره سوم، از ده ها هزار کلیسای جهان بانگ ناقوس ها و سرودهای مذهبی برخواید خاست که مستقیماً از تشریفات مذهبی میترائی به مسیحیت راه یافته اند، و بلندپایگان کلیسا ردهانی بر تن خواهند داشت که جهان مسیحیت آنها را از راه بیژانس از پوشش های سلطنتی دربار ساسانی گرفته است، و مراسم مذهبی انجام خواهند گرفت که آنها نیز توسط همین بیژانس از همین تشریفات دربار ساسانی نسخه برداری شده اند.

غرض من در اینجا بحث تاریخی نیست، فقط تذکر پشتوانه فرهنگی گرانی است که تو، هموطن ارجمند من، بعنوان یک ایرانی در اختیار خویش داری، و پیش از تو یکصد و بیست نسل دیگر تاریخ سه هزار ساله کشورت نیز در اختیار داشته اند، و معلوم نیست در چنین شرایطی چگونه می توان پذیرفت که وارثان چنین میراثی چهارمین هزاره تاریخ خود و سومین هزاره تاریخ بین المللی را در مقام صغیرانی آغاز کنند.

* * *

تو نیز در پایان امسال، مانند دیگر جوانان جهان پا بدین هزاره تازه خواهی گذاشت و بناچار از همان آغاز کار، خود را بر سر یک راه دوراهه سرنوشت ساز انتخاب خواهی یافت:

یکی از این دوره‌ها، راه آن بخشی از جهان بشری است که دست کم چهارصد سال است که پرچمدار تمدن جهان است و تقریباً همه پیشرفت‌های علمی و فنی و اجتماعی و فرهنگی این جهان را در انحصار خویش دارد. جهانی که دانش امروز ما، صنعت و تکنولوژی امروز ما، برق و تلفن و تلگراف و بیسیم و رادیو و تلویزیون و فکس و اینترنت ما، چاپ و عکاسی ما، بدان تعلق دارند، جهانی که با تلسکوپ‌های خود راه دنیای بی نهایت بزرگ و با میکروسکوپ‌های خود راه دنیای بی نهایت کوچک را بروی خویش گشوده و از طریق ماهواره‌ها و زیردریایی‌های خود کرات آسمانی و اقیانوس‌های زمینی را در محدوده عمل خویش گرفته است. جهانی که اتم را شکافته و به قوانین ریاضی گرداننده کائنات دست یافته است. جهانی که بیماری‌های هزاران ساله را مهار کرده، مرگ و میرانسان‌ها را پائین آورده و جمعیت آنان را تنها در طول یک قرن از دو میلیارد نفر به شش میلیارد نفر افزایش داده است. جهانی که به تنهایی بیست برابر بقیه کشورهای جهان دانشگاه و انستیتو و لابراتوار و متخصص دارد.

و راه دیگری که در برابر تو است، راه آن بخش دیگر از همین جهان بشری است که امروزه کشور تو در گروه بندی جهانی جزئی از آن است، هرچند که از دیدگاه نژادی و زبانی و از نظر فرهنگی همچنان عضو خانواده آریایی است که بخش اعظم از جهان برتر امروز بدان تعلق دارد. و این جهان دیگری که امروز تو جزئی از آن شناخته می‌شوی، دنیایی است که مدت‌ها است در لاک قرون وسطانی خود به خواب اصحاب کهف فرو رفته است. نه هیچ سهمی در نوآوری‌های علمی و فنی جهان امروز ما داشته است، نه در این مدت هیچ قدمی در راه پیشرفت تمدن بشری برداشته است. راه‌ها و راه آهن‌هایش را دیگران ساخته‌اند، معادنش بدست دیگران استخراج شده‌اند، کارخانه‌هایش بدست دیگران برپا شده‌اند، کشاورزی و صنعت و بازرگانی و اقتصادش از دیگران مایه گرفته‌اند، دروس دانشگاهیش از دیگران نسخه برداری شده‌اند، بیمارستان‌هایش با شیوه‌های پزشکی دیگران و با داروهای دیگران گشته‌اند و می‌گردند، و زندگی روزمره مردمش چنان با استفاده از فرآورده‌های صنعتی بزرگ و کوچک دیگران آمیخته است که اگر تنها چند روز این فرآورده‌ها را از او بگیرند به دنیای قرون وسطانی خودش باز خواهد گشت. حتی سلاح‌هایی که در کشور‌های مختلف این جهان اسلامی برای سرکوبی مردم خود آنها یا برای کشتار «برادران» مسلمان فلک‌زده‌ای در دیگر کشورهای مسلمان بکار گرفته می‌شود، و کلیدهایی که به گردن نوجوانان و کودکان آنها آویخته می‌شود تا پس از شهادت در روی مین‌های ساخت نامسلمانان درهای خانه‌های بهشتی خود را در جهان دیگر با آنها بگشایند، در کارخانه‌های اسلحه‌سازی یا کلیدسازی دیگران ساخته می‌شود. قدرت نمایی‌های نظامی و مانورهای ذوالفقار و طریق القدس و ثامن الانمه او با پشتوانه توپ‌ها و تانک‌ها و موشک‌های ساخت دیگران صورت می‌گیرد و شعارهای الله اکبر او با بلندگوهای ساخت دیگران طنین انداز می‌شود. و این همان بخشی از جهان امروز ما است که روزگاری صدر نشین تمدن جهان بود، و اگر امروز بدین حد از ورشکستگی رسیده است این ورشکستگی از فاجعه‌ای آسمانی نیامده است، «ورشکستگی بتقصیر» خود او است.

در این دوراها انتخاب، تو نه تنها راه فردای خود بلکه راه فرادهای دورتر فرزندان خود و فرزندان فرزندان خود را نیز مشخص خواهی کرد، زیرا که اگر به راه صغیران روی همچنان صغیر خواهی ماند، و اگر راه بالغان را برگزینی بناچار قوانین حاکم بر جهان بالغان را خواهی پذیرفت که سرآغاز همه آنها این است که انسان‌ها با مغز خودشان فکر کنند و با شعور خودشان تشخیص دهند، و نه اینکه این شعور را در نظم‌های دیکته شده خودکامگان سیاسی یا در توضیح المسائل‌های دین سالاران مذهبی بجویند. بخش برتر جهان امروز ما از آن هنگامی بدین راه برتری رفت که کسانی از آن، چند و چونی آنچه را که پیش از آن بدانان قوانین تغییر ناپذیر زمینی یا حقایق ابدی آسمانی اعلام شده بود - و در یکجا حکومت‌ها و در جای دیگر کلیسا و مسجد کلید داران مطلق این قوانین و این حقایق بودند - به پرسش بگیرند و پاسخ بطلبند. از وقتی که در این جهان بالغان اندیشمندی بنام دکارت حتی موجودیت خود را با این استدلال پذیرفت که اگر فکر می‌کند پس وجود دارد، و از وقتی که اندیشمندی دیگر بنام نیوتن افتادن سیب را از درخت تنها کار فرشته‌ای ندانست که فرمان خداوند را اجرا کرده باشد، و از وقتی که اندیشمندی سومین بنام کپرنیک جرنت آن کرد که در گردش توراتی خورشید به دور زمین تردید کند، عصر تازه‌ای آغاز شد که همه پیشرفت‌های مادی و فکری چند قرن گذشته جهان ما حاصل‌آند.

و از جمله واقعیت‌هایی بنیادی که بخش اعظم از اندیشمندان این جهان پیشرو در طول این سال‌های فروغ بر آن تأکید نهاده‌اند این است که سیر تحول مذهبی جوامع بشری در طول تاریخ درست به همان صورت و به پیروی از همان ضوابطی انجام گرفته است که سیر تحول سیاسی و علمی و اقتصادی و اجتماعی این جوامع انجام گرفته است، بی آنکه در این سیر تکامل عوامل ماوراء الطبیعه‌ای دخالت کرده باشند، یا پیامی از آسمان رسیده باشد، یا ملانک و

شیاطین و اجنه ای پادرمیانی کرده باشند، و درست به همین دلیل این سیر تحول اقتضا می کند که امروزه در انطباق با شرایط فکری بشریت در آغاز هزاره سوم و در تطبیق با دستاوردهای جهان دانش، اندیشه مذهبی نیز پا به مرحله تازه ای از تکامل خود بگذارد، یعنی این بار مذهب را در تضاد با واقعیت های جهان دانش نجوید، بلکه در تطبیق با این واقعیت ها و از ورای آنها بجوید. اسطوره های خیالیافته ای که روزگاری شیوخ قدیم یهود در محیط های کوچک و ابتدائی خود برای پاسخگویی به نیازهای اختصاصی قوم خویش ساخته و آنها را وحی خدای نوحاسته ای اعلام کرده بودند که خودشان او را در آسمان جای داده بودند، امروز جای خود را به حقایق علمی بسیار مسلم تری سپرده اند که میان آنها با اسطوره های کهن بهمان اندازه تفاوت وجود دارد که میان دنیای یک خورشیدی دیروز با کائنات چند میلیارد کهکشانی امروز، و میان آفرینش شش هزار ساله دیروز با آفرینش شانزده میلیارد سالی امروز، و میان خلقت خلق الساعه دیروز آدم با اصل «تکامل انواع» چند صد میلیون سالی امروز.

با همین مفهوم هیچیک از این برداشت های نو این نیست که جهان امروز دانش مذهب را بطور اصولی نفی کرده است، بلکه این است که نحوه سنتی برداشت این جهان از مذهب تغییر یافته است، یعنی انسان امروز واقعیت مذهبی را بسیار بیشتر در مفهوم معنوی آن و بسیار کمتر در جلوه بتخانه و کلیسا و مسجد آن می جوید. در دسامبر ۱۹۹۸ بمناسبت جشن تولد مسیح، هفته نامه فرانسوی **Nouvel Observateur** طی نظرسنجی گسترده ای از افکار عمومی، به ویژه از جوانان، خواست که نظر خویش را درباره پرسش های مختلف مربوط به معتقدات مسیحی خود ابراز دارند. این پرسش ها عمدتاً بر تزه های رسمی کلیسا درباره الوهیت عیسی، تثلیث مسیحی، پیامبری و معجزات عیسی و نقش الهی کلیسای کاتولیک متکی بود که در دوران انگلیسیون تردید در اصلت هر یک از آنها خطر ارتداد و تکفیر و بدنبال آن شکنجه و اعدام را دربر داشت. طبق نتایج این نظر سنجی، ۷۷٪ از پاسخ دهندگان گفته بودند که می توانند به وجود عیسی و به تعالیم اخلاقی او اعتقاد داشته باشند بی اینکه این اعتقاد ایشان الزاماً از مجرای کلیسا بگذرد، و ۴۵٪ متذکر شده بودند که برای قبول مسیح نیازی به قبول الوهیت او ندارند، و در کنار ۳۳٪ که پیامبری عیسی را می پذیرفتند، ۶۷٪ دیگر او را فقط یک متفکر و مصلح بزرگ می دانستند. نتیجه گیری نهانی نول ابرواتور از این نظر سنجی این بود که: «ما با جامعه ای سر و کار داریم که به مسیحیت خود همچنان پای بند است، ولی برای مسیح جوهری الهی قائل نیست و او را جلوه زمینی خدا یا فرزند او نمی شناسد و به معجزاتش نیز عقیده ندارد، و بخصوص کلیسا را واسطه ای الزامی برای مسیحی بودن نمی داند. مسیحیت آشنای اینان مسیحیتی است که در کائنات های باخ و **Ave Maria**ی شوبرت و تابلوهای رافائل و میکلائز و در شاهکارهای معماری کلیساهای جهان مسیحی متجلی شده است و نه آنچه در دیوان های تفتیش عقاید «ترکمداد» و در کشتار سن بارتلمی و هیمة های آتش انگیزیون منعکس می شد، همچنانکه علی آشنای ایرانیان آن «همای رحمت» است که در شعر سخنوران و در ذکر صوفیان تبلور می یافت و نه آن شمشیرکش مورد ستایش روح الله خمینی که یکروز هفتصد نفر از خوارج را در صفین سر می برید و روز دیگر یهود بنی قریضه را در مدینه قتل عام می کرد. این جهان مسیحی در حال حاضر ۱۱۲ کشور بزرگ و کوچک را شامل می شود که تقریباً در هر خانواده آن ها کتاب مقدس **Bible** (تورات و انجیل) جای خاص خود را دارد. بسیاری از مردم این جهان یکشنیه ها به کلیسا می روند و در مراسم مذهبی نونل (کریسمس) و پاک (ایستر) و امثال آن شرکت می کنند، و غالب این مردم صادقانه به «وجدان مسیحی» و «اخلاق مسیحی» خود افتخار می ورزند. با اینهمه حتی یکنفر از مردم این جهان دومیلیارد نفری را نمی توان یافت که قوانین کتاب مقدس را در مورد برده داری یا اجرای قانون سنگسار و قصاص یا حلال و حرام توراتی خوراکی ها یا انجام قربانی های غالباً وحشیانه ای که در کتاب مقدس فریضه ای الزامی شناخته شده اند قابل قبول بدانند، یا عدم اطاعت فرزند را از پدر یا بی احترامی به یهوه را شایسته مجازات سنگسار بشمارد.

همین جهان پیشرفته مسیحی اخیراً پنجاهمین سالگرد تدوین و اعلام منشور جهانی حقوق بشر توسط سازمان ملل متحد را بعنوان عالیترین دستاورد حقوقی و قضائی خود جشن گرفت، و این منشوری است که دست کم دوازده ماده از مواد سی گانه آن با قوانین کتاب مقدس تناقض دارد، و در این دوگانگی، قوانین این منشور حقوق بشر بقدری مترقی تر و عادلانه تر از قوانین کتاب مقدس است که حتی کلیسای واتیکان نیز جرئت مخالفت آشکار با آنها را نیافته است. در همین جهان مسیحی، تقریباً همه کشورها حکم اعدام را لغو کرده اند، در صورتیکه این حکم یکی از مقررات اصولی تورات است، و در مورد جلوگیری از کنترل موالید کلیسا علیرغم آنکه همه وزنه اعتبار مذهبی و امکانات سیاسی و تبلیغاتی خود را بکار گرفته، موفقیتی نیافته است، زیرا تلاش او با نیازمندی های واقعی جامعه امروز بشری تطبیق نمی کند. حتی در اعلامیه اسلامی حقوق بشر هم که در سال ۱۹۵۰ از جانب کشورهای اسلامی انتشار یافت بر

حقوقی از قبیل آزادی مذهب و منع بردگی و تساوی کامل حقوق زن و مرد بصورتی قاطع تأکید نهاده شده است، در صورتیکه همه اینها با مقررات قرآنی تناقض دارند.

قانون حجاب اسلامی که هم اکنون در ایران و برخی از دیگر کشورهای جهان مسلمان بصورت الزامی اجرا می شود نمونه ای بارز از آن قوانینی است که در جهان آغاز هزاره سوم نه قابل اجرا و نه شایسته اجرایی است، زیرا که ماهیت اصولی آن اهانتی آشکار به شخصیت انسانی زن مسلمان است. هیچ جامعه متمدنی نمی تواند نیمی از افراد خود را بدون چادر سیاه بفرستد برای اینکه نیمه دیگر این جامعه را از وسوسه برکنار نگاه دارد، بی آنکه برای این کار از مردان «بالغ و رشید و عاقل» خود بخواهد که خودشان بر غرائز خویش کنترل بیشتری داشته باشند. چنین منطقی منطق توضیح المسائل های جهان تشیع است که در آنها از مومنین خواسته نمی شود که با حیوانی بی گناه وطی نکنند، بلکه حیوانی که مورد وطی قرار گرفته است محکوم بدان می شود که به محلی دیگر برده شود و کشته شود.

ادعا نامه ای که منظم بنام «اسلام ناب محمدی» علیه فرهنگ منحط غرب صادر می شود مغلطه ای آشکار بیش نیست، زیرا هرچند راست است که این فرهنگ نقاط ضعف بسیار نیز دارد، ولی آنچه اینان به عنوان «انحطاط فرهنگی» بر آن انگشت می گذارند نه تنها بخشی از این نقاط ضعف نیست، بلکه درست بالعکس از مثبت ترین نقاط آن است.

فرهنگ «غیرمنحط» کنونی جهان اسلامی، در کدامیک از کشورهای این جهان راه حل های بهتری از راه های جهان مترقی در مورد مسائل کلی یا روزمره کسان را ارائه کرده است؟ کدام آزادی های بیشتر فردی یا اجتماعی را؟ کدام قانون و عدالت جامع تر قضائی را؟ کدام برنامه های تعاونی و نودوستانه را؟ و بموازات آنها کدام دانش و صنعت پیشرفته تری را؟ کدام رفاه مادی یا برتری سیاسی یا نظامی یا اقتصادی را؟ کدام ارزش های اخلاقی و معنوی را؟ شعارهای ضد «غرب زدگی» آیت الله ها و حجت الاسلام های این جهان جز آنکه تنها در تحکیم قدرت خصوصی خودشان بکار گرفته شود، چه اعتلانی برای «اسلام ناب محمدی» به همراه آورده است؟ و جز اینکه فاصله این جهان اسلامی را از کاروان تمدن بشری باز هم بیشتر کند و بر عقب ماندگی آن صحنه بازم مودکتری بگذارد چه حاصلی داشته است؟ اگر اروپای جاهل قرون وسطی نیز با شعار «شرق زدگی» دستیابی به دانش برتر جهان اسلامی را بروی خود بسته بود، با کدام پشتوانه علمی توانسته بود این دانش برتر را سنگ زیربنای نیرومندی خود قرار دهد و با بهره گیری از آن خیلی زود همین جهان اسلامی را بزیر فرمان خویش درآورد؟

* * *

آنچه بعداً انقلاب اسلامی ایران نام گرفت در مفهوم نهانی خود برخورد اجتناب ناپذیر این دو برداشت از مذهب و از واقعیت های مذهبی بود که یکی از آنها از آینده و دیگری از گذشته نشان داشت. یکی از آنها اسلامی بود که ایران با زیربنای فرهنگی آریایی خود بصورتی کما بیش هماهنگ با برداشت های اروپای عصر فروغ شکل داده بود، و دیگری اسلامی فشری که مسیحیت انعطاف ناپذیر دیوان های تفتیش عقاید قرون وسطی را منعکس می کرد. به تعبیری دیگر، رویارویی دو ایران جدا از یکدیگر بود: ایرانی که در طول هزاره ها بدست خود ایرانیان ساخته شده بود و ایرانی وارداتی که از خارج مرزها آمده بود و علیرغم ماهیت بیگانه خود ادعای صاحبخانه می کرد. در این ایران، بخصوص از زمان صفویان که بر این صاحبخانهگی مهر تأیید زدند تا پایان دوران قاجار همه چیز در اختیار منافع خصوصی کارگردانان روحانیت شیعه گذاشته شده بود، و لازمه تأمین این منافع وجود جامعه ای بود که در اجرای قوانین تغییر ناپذیر آسمانی جامعه مقلدان و مجتهدان یعنی جامعه قیم و صغیر باقی بماند. چنین بود که در پایان عصر قاجار، این جامعه ای که از دوران صفویه به بعد ارتباط فکری آن با دانش و بینش اروپا تقریباً بکلی قطع شده بود، بصورت یکی از عقب مانده ترین جوامع روی زمین درآمده بود و فاصله زیادی با آن نداشت که حتی موجودیت سنتی خویش را نیز از دست بدهد و به مجتمع تمدن های منقرض شده تاریخ بپیوندد.

از همان هنگامیکه ظهور سلسله ای تازه این معادله سیصد ساله را برهم زد، و ایران همچون ترکیه دوران بعد از خلافت در این مسیر قرار گرفت که ولو با تأخیر بسیار دوباره به کاروان جهان پیشرو بپیوندد، برخورد سنگین و نهانی دو ایران ایرانی و غیر ایرانی اجتناب ناپذیر بود. ترکیه کمال آتاتورک رویارویی مشابهی را در شرایطی مساعدتر از شرایط ایران از سر گذرانیده بود، زیرا این ترکیه ای بود که از شکست نظامی خلافت عثمانی در جنگ جهانی اول سر برآورده بود و زمینه در آن برای جدائی قاطع از گذشته آماده تر بود، ولی در ایران، پیش از آنکه راه

بطور اصولی بر ارتجاع بسته شود بروز جنگ جهانی دوم و اشغال نظامی کشور و بازگشت اعلام نشده نفوذ استعماری این تلاش را در نیمه راه متوقف کرد، در انتظار آنکه در سال هائی دیگر حسابگری هائی شناخته شده راه را بر رویارویی سرنوشت ساز ایران ایرانی و ایران وارداتی بگشاید.

* * *

ایران فردای ما در هزاره ای که از راه می رسد تنها نیاز به تحولی سیاسی یا اقتصادی و یا اجتماعی در حد تحولات دیگر کشورهای پیشرفته یا پیش نرفته جهان ندارد، نیاز به یک خانه تکانی اصولی در مقیاس هزاره ها و نه در مقیاس سده ها و ده ها و سال ها دارد، نیاز بدانکه همچون سمندر افسانه ای از درون خاکستر آتشی که در آن سوخته است دیگر باره جوان و پویا سر برآورد. **نیاز به «تولدی دیگر» دارد.**

فصلی طولانی از تاریخ این کشور که هزار و چهارصد سال پیش در قادسیه آغاز شد می باید در آغاز هزاره تازه در قم بسته شود، برای اینکه اسلام سیاسی هزار و چهارصد ساله جای خود را به اسلامی در مفهوم واقعی یک مذهب یعنی در مفهوم معنوی آن بسپارد، مذهبی که آگاهانه و آزادانه از جانب افراد پذیرفته شده باشد، همانند آن مسیحیتی که در جهان کنونی غرب آزادانه و آگاهانه، در صورتی معنوی و نه سیاسی، از جانب افراد پذیرفته شده است.

نسل نوحاسته ای که الزاما باید ایران فردا را بر روی ویرانه های ایران امروز بنیاد نهد، تنها موظف به طرح ریزی و اجرای یک برنامه بازسازی نیست، بلکه مسنول طرح و اجرای دو برنامه مجزا از یکدیگر - هر چند مکمل یکدیگر - است. یکی از این دو برنامه، برنامه ای اضطراری و کوتاه مدت است و دیگری برنامه ای بنیادی و دراز مدت. برنامه نخستین پایان دادن به رژیم قرون وسطانی قیم و صغیر است که اصولا وجود آن در جهان قرن بیستم در کشوری چون ایران دشنامی به تاریخ و فرهنگ ملت ما و به حیثیت انسانی همه نسل هائی است که در طول هزاران سال در این سرزمین زیسته اند و همه نسل های دیگری که می باید در هزاران سال آینده در آن زندگی کنند. و برنامه دیگر، بنیادگزاری فردائی است که در آن فرزندان این سرزمین بتوانند در ایرانی ایرانی، با هویتی ایرانی، با تکیه بر ارزش های فرهنگی ایرانی، کشور خود را بصورتی هماهنگ با دانش و بینش جهان پیشرفته هزاره سوم و نه در محدوده ضوابط دوران جاهلیت عربی یا قرون وسطی باز سازی کنند.

* * *

در هر برداشت تازه ای، این واقعیت اصولی می باید مبنای کار قرار گیرد که موضع ایران در جهان اسلامی از آغاز با همه اجزای دیگر این جهان فرق داشته است و امروز نیز فرق دارد، زیرا برخلاف کلیه آنهای دیگر ایران هیچوقت هویت ملی و هویت اسلامی خود را یکی ندانسته و هیچوقت نیز حاضر به فدا کردن اولی در راه دومی نشده است. در این باره قبلا با تفصیلی بیشتر سخن رفته است و تکرار آنچه گفته شده است ضرورتی ندارد.

واقعیتی که بالعکس تذکرش ضرورت دارد، این است که محدود کردن انحصاری هویت ملی، به عضوی از اعضای جهان اسلامی - جهانی که اصولا در هیچ شریطی اسلام ایرانی را اسلام خود نشناخته و مسلمانی ایرانی را مسلمانی واقعی ندانسته است - نه تنها از هیچ جهت سیاسی یا اقتصادی و یا فرهنگی کمکی به ایران نمی کند، بلکه مشکلات فراوانی را نیز برای او پدید می آورد که در غیر اینصورت پدید نمی آید، و او را درگیر مناقشاتی می کند که غالبا ارتباطی با او ندارد.

قلمرو سنتی نفوذ ایرانی از آغازتاریخ ایران سرزمین های پهناور آسیای میانه و چین و آسیای جنوبی و به ویژه شبه قاره هندوستان بوده است که بهمین جهت جای پای چند هزار ساله ایران را در سراسر آنها به فراوانی می توان یافت. سال ها پیش جواهر لعل نهرو، بنیانگذار سیاسی هند امروز، در نامه هائی که از زندان انگلیس ها به دخترش ایندیرا می نوشت، بر این تأکید نهاد که در تمام طول تاریخ هیچ کشوری در کشور دیگر بدان اندازه که ایران در هند اثر بخشیده اثر نبخشیده است. زبان فارسی صدها سال زبان درباری و فرهنگی این سرزمین بوده است، چنانکه شمار سخنوران پارسی زبان هند از چند برابر شمار همه سخنوران خود ایران فراتر رفته است، و به نوشته نهرو اگر استعمار انگلستان با همه نیروی خود علیه گسترش این زبان برنخاسته بود شاید هنوز هم فارسی زبان رسمی هندوستان بود. قسمتی از عالیترین آثار معماری این سرزمین دستاورد معماران چیره دست ایرانی است. بنای رویانی تاج محل که ویل دورانت آنرا زیبا ترین بنای جهان می داند، به تعبیر معروف رنه گروسه روح ایران است که در کالبد

هند حلول کرده است. گنجینه آثار خطی فارسی در هند بزرگترین گنجینه دستنویس های فارسی در تمام جهان است و بدایع نقاشی و مینیاتوری ایرانی نفیس ترین مجموعه آثار هنر نقاشی این کشورند. موجودیت کشوری چون پاکستان براساس ایدئولوژی محمد اقبال شاعر پارسی گوی لاهور پی ریزی شد و نام آن نیز از پارسی مایه گرفت، کشمیر ایران صغیر نامیده شد و بنگال همچنان کانون قند پارسی باقی ماند.

همین نزدیکی همه جانبه را در تاریخ روابط ایران و چین می توان یافت. جاده معروف ابریشم نه تنها یک شاهراه بازرگانی، بلکه یک شاهراه فرهنگی و هنری کهن است که اندیشه های مذهبی و فلسفی زرتشتی و مهری و مانوی ایران را بطور مستمر به امپراتوری پهناور چین منتقل کرده است، حتی مسیحیت و اسلام نیز، در صورت ایرانی این هر دو، یعنی مسیحیت نستوری و اسلام ایرانی، از طریق همین شاهراه به چین رفته اند. میلیون ها مسلمان چینی در طول قرون به زبان فارسی نماز خوانده اند و امروز نیز می خوانند. بزرگترین مسجد چینی در هانگ چه نو با کتیبه زیبای پارسی آراسته شده است، و چنانکه ابن بطوطه سیاح نامی عرب در خاطره سفر خود بدین کشور حکایت می کند شعر سعدی شیراز، تنها نیم قرن پس از خود او، ترانه رایج خنیاگران چینی بوده است. بقایای آتشفشان های زرتشتی و پرستشگاه های مهری و مانوی در سراسر چین یادگارهای دیگری از پیوندهای مذهبی این دو تمدن بزرگ جهان باستانند، همچنانکه شاهنامه فردوسی و خمسه نظامی از پیوندهای تاریخی و گاه عاطفی این دو حکایت دارند. اثر پژوهشی معتبری بنام Sino-Iranica که در آغاز قرن کنونی توسط یک دانشگاه امریکائی منتشر شد بنوبه خود معرف آن است که شمار بسیاری از میوه ها و گل ها از ایران به چین رفته اند و هنوز هم نام هائی ایرانی دارند.

همین ابن بطوطه در شرح سفر خویش به اندونزی کنونی نقل می کند که زبان پارسی زبان جاوه و سوماترا بوده و داستانسرایان و سخنوران و صوفیان ایرانی باندازه خود ایران در آن قرب و منزلت داشته اند. هنوز هم در گوشه و کنار این سرزمین مردم مشتاقانه به زیارت آرامگاه های این صوفیانی می روند که بر سنگ های گورشان غزل های عارفانه سعدی و حافظ شیراز نقش زده شده است.

سرزمین های پهناور آسیای میانه که امروز جمهوری های تازه استقلال یافته تاجیکستان و ازبکستان و ترکمنستان و قرقیزستان و کازاخستان را در برمی گیرند، و جمهوری های قفقازی گرجستان و ارمنستان و آذربایجان و داغستان، بنوبه خود گنجینه داران بزرگ فرهنگ و هنر ایرانند و شهرهائی چون بدخشان و سمرقند و فاراب و بخارا و گنجه و شیروان و نخجوان چنان با تاریخ و فرهنگ ایران آمیخته اند که میان آنها با طوس و نیشابور و ری و شیراز تفاوتی نمی توان یافت.

نه تنها تاجیکستان فارسی زبان عضو جدائی ناپذیری از خانواده بزرگ ایرانی است، بلکه حتی باغچه سرای کریمه که در میان امواج دریای سیاه، هنوز غرق در گل های سرخی است که خان های تاتار این سرزمین از شیراز بدانجا آورده اند سرا پا رنگ ایرانی دارد، و در کاخ سلطنتی پیشین گرجستان، همچنان به جهانگردان تالاری نشان داده می شود که در آن هر شامگاه نغمه سرانی خوش آواز صفحاتی از شاهنامه فردوسی را برای ملکه تمار می خوانده است. در دل همین قفقاز، هنوز ایرانیان کهنی خانه دارند که جمهوری «اوست» خود را همچنان «ایران» می نامند و زبانی را که از اجداد آلان خود به ارث برده اند ایرانی می خوانند و هنوز غاری را که زادگاه میترا شناخته می شود در کوهستان بلند خود به مسافران نشان می دهند.

همه این سرزمین ها و این تمدن ها در ارتباط تاریخی خویش با ایران این وجه مشترک را دارند که جای پر احترام فرهنگ ایرانی را برای خود ایران محفوظ نگاه داشته اند، در صورتیکه جهان اسلامی این حق را از فرهنگ پارسی دریغ داشته، یعنی هر آنچه را که از بزرگان این فرهنگ دریافت داشته یا به حساب نویسندگان عرب گذاشته و یا بدانها برجسب کلی اسلامی زده است بی آنکه به ماهیت ایرانی آنها اعتنایی کرده باشد.

زیانی که وجود رژیم بنام ولایت فقیه در ایران در سال های فروپاشی امپراتوری شوروی در ارتباط با جمهوری های نوخاسته آسیای میانه به مصالح ملی کشور ما وارد آورد زیانی بتمام معنی جبران ناپذیر بود، زیرا فرصتی تاریخی پیش آمده بود تا ایران پیوندهای کهن خود را با این سرزمین ها و با مردم آنها از سرگیرد، و احیانا فدراسیونی را پی ریزی کند که ضامن منافع سیاسی و اقتصادی و فرهنگی همه اعضای آن باشد، نه اینکه بجای همه چیز برای آنها

مبلغ مذهبی و کتاب دعا بفرستد و آنها را وادارد تا برای احتراز از بنیاد گرانی ولایت فقیه، رو به جانب ترکیه و روسیه و کارتل نفتی امریکائی - اروپائی آورند.

* * *

ایران فردا، در تولد تازه خود، گذشته از بازیابی دوستان کهن و دوستی های کهن، تعهدی جهانی نیز در ایفای رسالتی که فرهنگ جهان بین او از آغاز بر عهده اش گذاشته است، بخصوص در راستای اندیشه مذهبی، بعهده دارد که از میراث چند هزار ساله او در این زمینه سرچشمه می گیرد، و یکصد و پنجاه سال پیش هگل آنرا نمونه ای منحصر بفرد در تاریخ جهان دانست.

همچنانکه پیش از این گفته شد، در دوران کنونی ما در همه زمینه های سیاسی و اقتصادی و اجتماعی، جهان تازه ای در حال شکل گرفتن است، بهمین دلیل در زمینه مذهبی نیز ساختار تازه ای در حال شکل گرفتن است، بهمین دلیل در زمینه مذهبی نیز ساختار تازه ای شکل می گیرد که وجه مشخص آن جهانی بودن آن است، زیرا این ساختار به دنیای آینده ای تعلق دارد که در آن مرزهای سیاسی و جغرافیائی و نژادی روز بروز بیشتر جنبه سنتی جدا کننده خود را از دست می دهند و حقیقت های مجزای غیر توحیدی و توحیدی در جلوه های یهودی و مسیحی و مسلمان خویش جای خود را به حقیقت واحدی می سپارند که برای خداشناسی جهانی تکیه دارد، و بارزترین خصیصه این خداشناسی جهانی این است که این بار رابطه بشر با خدای او رابطه ای بی واسطه است که از طریق کاهن، خاخام، کشیش، مفتی، و آیت الله نمی گذارد، و دیوان های تفتیش عقاید و دادگاه های شرع و خواهران زینب و انصار حزب الله نیز بر آنها نظارت نمی کنند، و طبعاً خونی هم بنام خدا ریخته نمی شود و شکنجه ای بنام خدا صورت نمی گیرد. تفاوتی هم برای این خدا ندارد که برای او گنبد و بارگاه بزرگتری بسازند یا صلوات بلند تری بفرستند. از دیدگاه این خدا آن روسپیان استرالیائی که اخیراً درآمد یکماهه خود را به کمک به پژوهش های بهداشتی در امر مبارزه با بیماری ایدز (سیدا) اختصاص دادند بسیار بالاتر از عالیجنابانی جای دارند که در کنار صف های گرسنگان برای او کلیسا و مسجد می سازند. عبادتی مقبولتر از انجام تشریفات سنتی بی حاصلی که عموماً کار وکیلان بی وکالتنامه این خدایند و نه کار خود او، تلاش صادقانه برای ساختن جهانی بهتر و برقراری جامعه بشریتی پیشرفته تر است که در آن از بی عدالتی ها و نابسامانی ها و از رنج ها و دردهائی که هم اکنون بخش های بزرگی از این جامعه بشری قربانیان ناتوان آند و گزارش های رسمی مراجع صلاحیتدار بین المللی بطور منظم بر آنها تکیه می گذارند هر چه کمتر نشان داشته باشد. این گزارش هائی که بطور منظم از جانب سازمان ها و مراجع مختلف جهانی در زمینه مسائل انسانی مختلف مربوط بدین سازمان ها منتشر می شوند همگی بیانگر این واقعیتند که هنوز تلاشی بسیار ضروری است تا چنین دنیای بهتری ساخته شود. گزارش سازمان بهداشت جهانی که تنها در چند ماه پیش منتشر شده، حکایت از آن دارد که در حال حاضر در جهان سوم در هر دو ثانیه یک کودک از گرسنگی می میرد، و تنها در عرض یکسال ۱۳ میلیون کودک یعنی معادل صد برابر قربانیان بمب اتمی هیروشیما از بدی تغذیه یا از گرسنگی تلف شده اند درست مانند اینکه در هر روز از روزهای سال یک شهر کامل با جمعیتی در حد متوسط و صرفاً متشکل از کودکان، از روی زمین محو شده باشد. طبق همین گزارش در جهان امروز ما ۳۰۰ میلیون کودک کم خونی ناشی از کمبود آهن و ۳۰۰ میلیون نفر دیگر به بیماری گواتر ناشی از کمبود ید دچارند و ۱۰۰ میلیون کودک به علت کمبود ویتامین بیانی خود را از دست داده و کور شده اند.

گزارش کنگره بین المللی مربوط به کار غیر قانونی بچه ها در جهان، که در ۱۹۹۷ در اسلو برگزار شد، حاکی از این است که در حال حاضر ۲۵۰ میلیون کودک ده تا چهارده ساله در شرایطی وحشتناک در سراسر جهان شبانروزی گاه تا هجده ساعت بکار گرفته می شوند. تنها در یک کشور برزیل پنجاه هزار دختر بچه ده تا پانزده ساله از راه فحشا زندگی می کنند و غالباً تأمین زندگی والدین خود را نیز بعهده دارند. به گزارش سازمان انگلیسی مبارزه با بردگی کودکان (OXFAM) بسیاری از بچه ها را با کامیون های گوسفند کشی به بازار فروش می برند و قیمت آنها را بر حسب وزنشان دریافت می دارند. تعداد کودکان سر راهی امریکای لاتین به تنهایی ۴۰ میلیون نفر برآورد شده است. به گواهی UNICEF دو میلیون کودک بطور منظم مورد بهره برداری جنسی قرار دارند، و به نوشته نیویورک تایمز برخی از کودکان که بنام معالجه به ایالات متحده امریکا دعوت می شوند برای آزمایش های پزشکی داروهای تازه بصورت خوکیچه های هندی مورد استفاده قرار می گیرند. مادر ترزا، قدیسه مسیحی سال های ما و برنده جایزه نوبل صلح، در یکی از آخرین مصاحبه های خود فاش کرد که در برزیل هر ساله صدها کودک نوزاد از سطل های زباله کنار خیابان ها برداشته می شوند.

تازه ترین گزارش سازمان یونسکو، شمار بیسوادان امروز جهان را بیش از یک میلیارد نفر تعیین کرده است، که هر ساله ۱۱۰ میلیون کودک محروم از آموزش بدان ها افزوده می شوند.

نظم اقتصادی غیر عادلانه ای که بر جهان امروز حکومت می کند بیش از مجموع کوتاهی های مومنان جهان در انجام فرایض مذهبی خود در مکتب خدانشناسی ناپذیرفتنی است. در روز سالانه مبارزه جهانی با فقر و گرسنگی سال ۱۹۹۸، سازمان ملل متحد اعلام کرد که در حال حاضر یک میلیارد و نیم نفر از جمعیت شش میلیارد نفری جهان در فقر مطلق بسر می برند که یک میلیارد و سیصد میلیون نفر آنها از مردم آسیا و آفریقا و امریکای لاتین هستند. این فقیران که ۲۵٪ از جمعیت جهان را تشکیل می دهند جمعا تنها از یک درصد درآمد جهانی برخوردارند. درآمدی که در سال گذشته رقم آن ۲۵,۰۰۰ میلیارد دلار بوده است. یعنی یک و نیم برابر فاصله زمین با خورشید، اگر به حساب نشریه لوموند دیپلماتیک این فاصله را با اسکناس های یک دلاری که بدنبال هم بگذارند فرش کنند. به حساب همین نشریه، نسبت درآمد ثروتمندان و فقیران جهانی از سی بر یک در دهه هشتاد به ۷۸ بر یک درد دهه ۹۰ بالا رفته است. در جهان آغاز هزاره سوم، جنگ صلیبی یا جهاد اسلامی واقعی تلاشی است که می باید جهان بشریت برای تعدیل نظم غیر عادلانه اقتصادی امروز جهان و استقرار نظم انسانی تر و عادلانه تری در جای آن بکار بندد، زیرا این نظام ظالمانه اقتصادی آن جعبه پاندورانی است که تمام نابسامانی های اجتماعی و اخلاقی و جنگ ها و کودتا ها و ژنوسیدها و دیکتاتوری ها و قحطی ها و مرگ های دسته جمعی گرسنگان و بیماران و فحشا و بیسوادی و بسیار تبااهی های دیگر جامعه بشری از آن سر بر می آورند.

* * *

برداشت جهان بینانه از واقعیت های مذهبی در بیرون از برداشت های کوتاه نگرانه قشری، برای فرهنگ ایرانی برداشتی تازه نیست. حتی پیش از مولوی نیز، خمیر مایه این فرهنگ این بوده است که: «ما ز قرآن مغز را برداشتیم، پوست را بهر خسان بگذاشتیم» هرچند که در این مورد تنها قرآن مطرح نبوده، مذهب و اندیشه مذهبی در صورت کلی آن مطرح بوده است.

جلوه های گوناگون این روشن نگری و تضاد آنرا با قشریت دین سالاران، در تمام تاریخ اسلامی ایران متجلی می توان یافت. اگر جهان غرب در دوران معینی قرن فروغی فراگیر و چشمگیر داشته است، جهان ایرانی در دورانی درازتر، منتها بصورتی پراکنده تر و بهمین دلیل نامحسوس تر و بنوبه خود جهانی آکنده از فروغ بوده است. شمار بزرگان اندیشه و ادب این کشور که در هزار و چهار صد ساله گذشته بطور پیگیر با فرهنگ قشریت در ستیزه بوده اند، و بسیاری از آنان در این راه جان باخته یا به زندان افتاده و یا به تبعید رفته اند، از آنچه می توان پنداشت بیشتر است. من خود در سال های گذشته نمونه هائی از گفته های بیش از دویست تن از اینان را در کتابی بنام «در پیکار اهریمن» ارائه کردم، و در همین کتاب حاضر نیز نمونه های دیگری از این آثار را، که به آزاداندیشان بلند قدر نخستین قرون اسلامی ایران: ابن مقفع، راوندی، سرخسی و بخصوص یکی از بزرگترین آزاداندیشان همه تاریخ جهان، زکریای رازی، مربوط می شود ارائه کرده ام. آنچه می باید اختصاصا در اینجا بر آن تأکید گذارم، سهمی است که در یکصد سال گذشته، یعنی از سال های مشروطیت تا بامروز، پاسداران دیگری از این فرهنگ مبارز، در همین راه یعنی در پیکار با قشریت و واپسگرایی و سود جوئی مذهبی بر عهده داشته اند، و این تلاش در دو دهه گذشته ابعادی یافته است که در نوع خود قرن فروغ اروپائی را بیاد می آورد. شمار آثار ارزنده ای که در این مدت کوتاه در جامعه برون مرزی ایرانی در این راستا توسط نویسندگانی سابقه دار یا نویسندگان نوظاسته نسلی جوانتر انتشار یافته است، و نه تنها کمیت بلکه کیفیت عالی آنها، این احساس را پدید می آورد که انقلاب واپسگرایی پایان قرن بیستم کشور ما در کنار همه دستاوردهای منفی خود دستاورد کاملا مثبتی نیز بصورت چنین تلاش فرهنگی پویا همراه داشته است.

پیشگامان این «عصر فروغ» ایرانی را باید در ایران نیمه اول قرن حاضر جست، که از میان آنان می توان از میرزا آقا خان کرمانی، آخوندزاده، جمال الواعظین، ایرج، عارف، پورداود، هدایت، کسروی، محمد مسعود، نوبخت، بهار، دشتی، سرمد، پروین اعتصامی، فروغ فرخزاد یاد کرد، همچنانکه در دوران بیست ساله گذشته می باید به عنوان نمونه از سخنورانی چون نادر نادرپور، اخوان ثالث، سایه، ضیاء مدرس، حمید مصدق، محمد عاصمی، اسماعیل خونی، شهناز اعلامی، از پژوهشگرانی چون سعیدی سیرجانی، جلال آشتیانی، صادق (نام مستعار)، روشنگر (نام مستعار)، عبدالرحمن (نام مستعار)، علی میر فطروس، از نویسندگانی چون بهرام چوبینه، مهشید امیرشاهی، کورش آریا منش، هوشنگ زنوزی، از طنز پردازانی چون ایرج پزشکزاد و هادی خرسندی، و از اندیشمندانی چون حسین

ملک، منوچهر جمالی، هوشنگ معین زاده نام برد که هر کدام از آنان هم استادانه و هم شجاعانه به روشنگری پرداختند و مکتبی آینده ساز را پی افکندند که بی گمان نقش آن در ایفای رسالتی که سال ها پیش رنه گروسه، یکی از سرشناس ترین شخصیت های فرهنگی قرن ما بر آن تأکید نهاده بود، نقشی بنیادی است:

«اساسی ترین مسئله جهان امروز ما در آمیختن شرق و غرب برای دست یابی به یک واقعیت جهانی بر مبنای یک تفاهم جهانی است، و سرمشقی که فرهنگ ایران در همه تاریخ خود ارائه کرده است نمایانگر این واقعیت است که چنین تفاهمی تحقق پذیر است، زیرا این فرهنگ با نبوغ اندیشه خویش خود بخود مظهر آمیزش موزونی از شرق و غرب و ادغام این هر دو در یک واحد بزرگ جهانی است.»